ماجراهای [تن تن]

گوش شکسته




موزه اتو
داهومی
داهومی
وقت تمام است
تازه ساعت پنج است . . .
زینگ
تنبل بلند شو.
نوبت نگهبانی "تورانتور" است.
نوبت نگهبانی "تورانتور" است.
زانوها خم ، بازوها کاملا" کشیده ! . . . بالا و پائین . . . بالا و پائین . . .
برم دوش بگیرم . بایدصبح را چنین آغاز کرد . . . .
اخبار ساعت هشت . . .
شب گذشته یک مجسمه نایاب و چند شی دیگر رااز موزه دزدیده‌اند .


هیچ اثری از شکستگی دیده نمیشه احتمال میره که دزد تمام شب را در موزه بوده . . .
سفید برفی ، بیا به موزه بریم .
مدیر ؟ متاسفم پلیس اینجاست .
گفتید که نگهبان دیشب تمام درها را قفل کرد و هیچ چیز غیر طبیعی ندید و صبح متوجه سرقت شد ؟ شما به او اعتماد دارید ؟
بله ، کاملا " . او دوازده ساله که اینجا کار میکنه .
آن مجسمه فقط برای کلکسیونر جالبه
خدای من ! تامپسون
آه ! دوست ما تن تن
چیزی بدست آوردید ؟
آن مجسمه چون هیچ ارزش ذاتی نداشته بنابراین رباینده آن مسلما " یک راز کلکسیونر است .
بله ، بدون تردید
چند ساعت بعد . . .
فکر میکنم این کتاب در باره "آروم بابا" است .
ج . واکر
سفرهائی در آمریکا
لندن ۱۸۷۵
آها ! جالبه . . . گوش کن سفیدبرفی . امروز با اولین " آروم بابا " برخورد کردیم . موهای سیاه ، بلند و روغنی آنها دراطراف چهره قهوه‌ای رنگشان ریخته بود . و با تفنگ های بادی خود تیرهای زهرآگین پرتاب میکردند .
تصمیم گرفتیم آنجا توقف کنیم . خورشید با شدت میدرخشید .
آروم بابا .
زهرگیاهی که انسان را فلج میکند ! . . . آه همین فرد دزدیده شده
طرحی دقیق برای رفتن ریختم . . .
مجسمه آروم بابا
چه تصادف عجیبی ، او رفته بخوابه . باید او را دنبال کنم .
روز بعد . . .
کمک ! طلسم شده !
سلام ! سلام آیا شما هستید ؟
بله چی ؟ مجسمه ؟ خدای‌من ! الان میآم . . .


امروز مجسمه سرجایش بود. یادداشتی هم درکنار آن بود.
هوم!
هوم!
بعقیده من مجسمه افسون شده!
مدیر عزیز
من با دوستم شرط بستم که میتوانم چیزی از موزه بربایم. من موفق شدم و مجسمه را برگرداندم.
لطفاً پوزش مرا بپذیرید.
ژ. آ. ت X
دارم دیوانه میشم. نویسنده نامه ناشناس است.
!
شماره ۳۵۴۲۰
مجسمه آروم بابا
بله، ناشناس است!
پلیس پرونده را بسته... اما من نظرم این نیست...
چرا رهایش کرد؟
من شرط می‌بندم، آقا!
تن‌تن جلوی پایت را نگاه کن
پس مجسمه‌ای را که آنها برگرداندند جعلی است؟
آقای "واکر" کاوشگر آن دقیقاً" تصویر را توضیح داده.
گوش راست مجسمه کمی صدمه دیده.
اما گوش مجسمه ای که من دیدم سالم بود. پس تقلبی است و فقط یک کلکسیونر به آن علاقمند است. اما خوبه ببینم مطبوعات چه میگویند.
آه! شرلوک هولمز باز میگردد
!....
امریکا برای اقدا
رادیو مسکو ـ دولت امریکا
نظامی در ناحیه خلیج فارس آماد
نبوه مداخله‌گر کذائی واکنش سر
مسك زده است. بقراری که مجله بی
میدهد وزارت نیروی دریائی امریکا
تیپ ضربتی این سپاه‌را که مرکب از
دریائی سوار برناوهای جنگی و
بپایان رساندند. این سپاهیان بمنط
اعزام میشوند و تاول ژوئیه در پا
در جزیره دیگوگارسیا مستقرخواه
هوشمندیان وزیر دفاع سابق
در امریکاست واشنگتن رابااقدامات
منو گیج کردی!



نیمساعت بعد . . .
خانه بالتازار اینجاست؟
بله . . . آه ، آقا . . . غم انگیزست . . . آه چه مرد محترمی! او همیشه کرایه اش را بموقع پرداخت میکرد . . . او یک طوطی هم داشت.
من . . .
خواهش میکنم ، بفرمائید . . .
من میخواهم طوطی را ببینم.
او همیشه کلاهی برسر داشت . . . و همیشه پیپ در گوشه لبانش روشن بود هیچوقت مشروب نمیخورد . . .
آه؟
این اطاقش است . . .
اطاقش قفل بود و دنبال قفل ساز فرستادیم . . . گاز از آن سوراخ وارد شده . . .
یک تیکه از فلانل خاکستری.
او خیلی با هوش بود . . . به آن گلها نگاه کن . می تونی آنها راببوئی.
تو خوب آقای بالتازار را میشناختی؟
بطور کامل خیر.
اگر کسی را پیدا کردی که به طوطی علاقمند باشد خبرم کن!
حتما" فراموش نمیکنم . خداحافظ.
یک حادثه؟ . . . چه حادثه مسخره ای . . .
یک حادثه مسخره! گاز از آن سوراخ واردشده! چطور متوجه نشده؟ حتما "مست بوده . اما او که هیچوقت مشروب نمیخورده ، اما چطور گاز طوطی را خفه نکرده . . . و فردیکه فلانل خاکستری پوشیده و سیگار میکشیده.
تیکه پارچه و ته سیگار به مقتول تعلق ندارد ، او همیشه پیپ میکشیده و پیراهن قهوه ای میپوشیده؛ بنابراین مجسمه ساز را کشته‌اند و بدون تردید او همان فردیست که مجسمه آروم بابا را ساخته و خواسته که رازش آشکار نشود.
خدای بزرگ! پیداش کردم!



معذرت میخواهم ، من طوطی را میخرم .
طوطی ؟ آه ، آقا .
ایکاش دودقیقه زودتر میآمدی . من همین الان بمردی که از کنار تو گذشت فروختم .
چه شانس بدی !
نگاه کن ، داره میره ! طوطی زیر بازوشه
کاش بمن بفروشه .
آی مرد شکم گنده
هی ! مودب باش و به دیگران توهین نکن .
معذرت میخوام .
امیدوارم تکرار نشود .
اما . . . بشما قول میدهم .
آی مرد شکم گنده
آه ! کمک ، آه ، طوطی ! طوطی !
طوطی ! ! !
آی مرد شکم گنده ،
ببین چه کردی؟ طوطی زیبای من فرار کرد .
تنها شاهد مرگ بالتازار رفت .
طوطی پدر بزرگم بود در هر حال متشکرم .
کاملا" درسته
پدر بزرگم بمن داده . چرا دروغ میگه؟ چرا به طوطی علاقمنده



در این زمان...
پروفسور باران میآد، چتر و عینک یادت نره...
عزیزم عینک در چشمم است و چترم را هم برمیدارم.
واررك
واررك واررك
؟
چه‌موجود عجیبیه
باید از نزدیک نگاهش کنم. اما عینکم کجاست؟ در جیب بارانیم گذاشتم
آه، یک پرنده!
صبح بخیر، حالت چطوره!
مرا ببخشید، دیوانه شده‌ام. ببخشید.
طوطی با ارزشی گمشده، یابنده با شماره ۲۶ خیابان "لبرادور" تماس و مژدگانی دریافت نماید.
یک آگهی در مورد طوطی!
یک طوطی با ارزش! دو آگهی من با اولی تماس میگیرم.
هر چه زودتر بهتر.
مرد شکم گنده
زززینگ
من در مورد آن طوطی آمدم آیا شما...
آه... بفرمائید...
خوبه نگاهش کنم.
خودشه! خیلی برایم باارزشه. لطفا " این را قبول فرمائید
خداحافظ. متشکرم.
منهم متشکرم.


حالا باید به حرف های "پولی" گوش کنم.
اما اول باید یک قفس براش بخرم. سفیدبرفی چند دقیقه به آن جعبه نگاه کن تا برگردم.
؟
وارک وارک
شکم پرست حریص
؟
این دیگه کیه؟!
کمک! آنها دارند میجنگند!... باید "پولی" را نجات دهم!
وارک
وارک
شکم پرست حریص!
متوجه شدی؟ دو آگهی هست. آیا کسی ماجرا را دنبال میکنه؟ باید آدرس را فراموش نکنم.
بله، بله، فقط دو نفر فرار طوطی را دیدند. آن‌مرد شکم گنده و آن مرد جوان
آن طوطی لعنتی اکنون کجاست؟
ترق
ترق
حتما" یک دزد در آپارتمانه
مراقب باش... او آنجاست...
دستها بالا!
!


آه! شما هستید!
آه مرد جوانی که میخواست طوطی را بگیرد!
بیا تو! حرف بزن! طوطی را میخواستی؟
بله! طوطی مال منه. از تو شکایت میکنم.
واقعا؟ تلفن آنجاست.
چرا به طوطی علاقمندی؟
من منتظرم.
؟
؟
وواك
تواك
ززینك
بنگ
؟
دیدم که در تله افتادی، آهسته بالا آمدم و کلید را خاموش کردم
و توانستم قفس را بطرفش پرتاب کنم.
باید مراقب باشم.
فقط کمی اشتباه کردم.
باید بیشتر تمرین کنی.
آنشب در جاده ۲۱ لندن
بینک ترق ترق
ترق
این آقا و خانم "در" اغلب باهم دعوا دارند.
تمام شد؟
خفه شو. من بالتازار هستم
کمك
کمك
آی کلنل، این روح آقای بالتازاره خودشه!
روح؟ مزخرف نگو! باید خودمان ببینیم.
آهسته بدنبال من بیآئید!



من بالتازار هستم
من کلنل بارکر هستم ، شما محاصره شده‌اید .
شکم گنده ، من بالتازار هستم .
روز بعد . . .
یک پرنده زیبا شب گذشته ساکنین خیابان ۲۱ را بیدار کرد .
شانس یار من است . زود ! تاکسی !
تاکس تاکسی
تاکسی
باید بسرعت رفت
آه؟ طوطی ؟ تو واقعا " بدشانسی ، ده دقیقه قبل مردی که شب گذشته آنرا خریده بود آمد و طوطی را برد .
باز هم طوطی بدست آن کانگستر افتاد .
مراقب باش!


میخواست تو را بکشه!
بله، مخصوصا" بسمت چپ پیچید.
صدمه دیدی؟
نه، متشکرم
پایم لغزید کنار پیاده رو افتادم.
شماره اش را برداشتم...
صبر کن... ۱۷۸ ...
بله ۱۷۸
۱۷۸ متشکرم!
اگه آن احمق او را متوجه نکرده بود اکنون دیگه زنده نبود.
از این ببعد بیشتر مراقبه.
پس باید بیشتر تمرین کنی.
نه چندان.
پیداش کردم،
دکتر اوژن تربلبوب.
جاده مینسترل شماره ۱۲۰
این بار دیگه اشتباه نمیکنم.
جاده مینسترول
رسیدیم.
شماره اشتباهی!
آن مرد درست ندیده بود.
شاید شماره دیگری را روی ماشینشان... آه!...
یافتم!

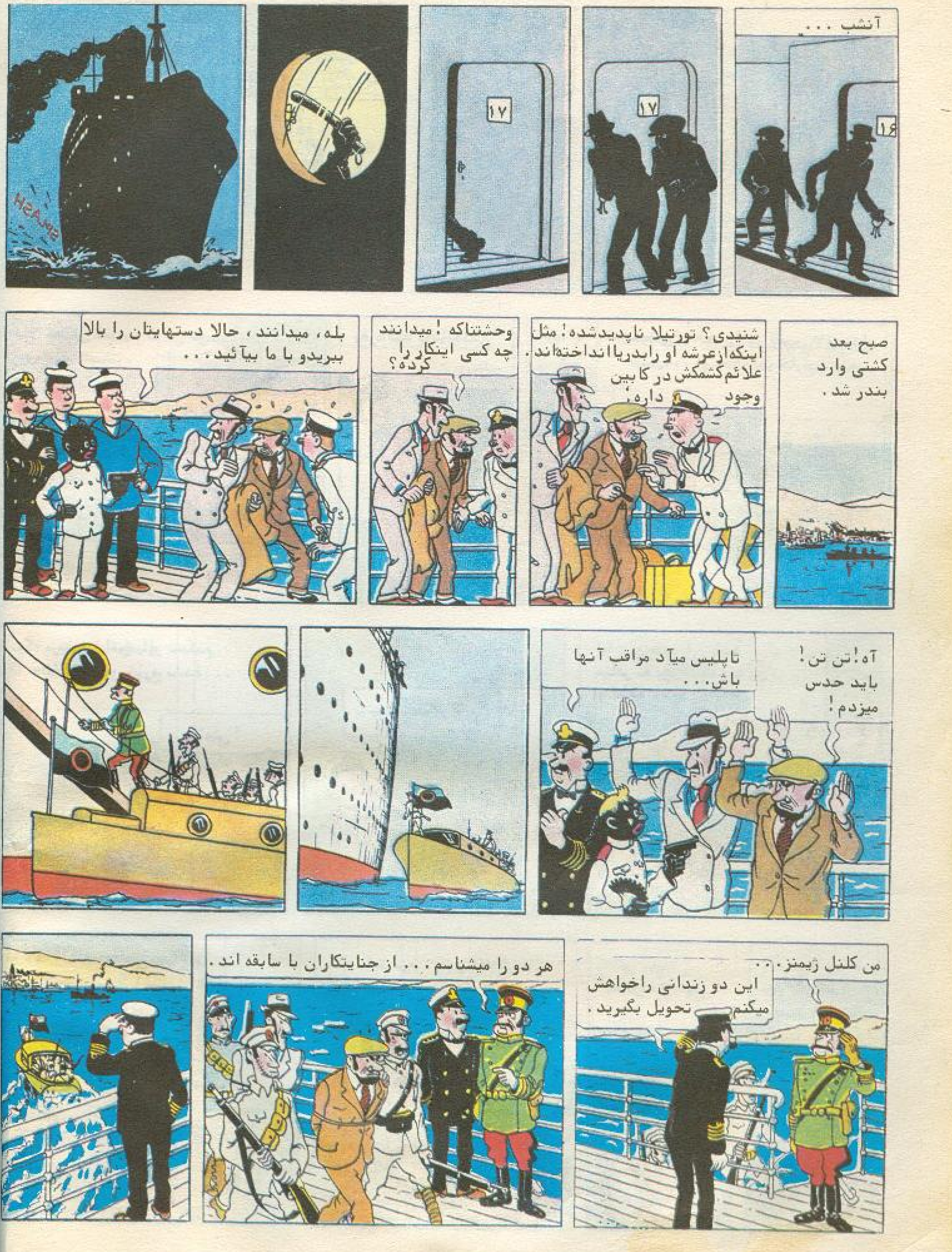

نگاه کن سفید برفی این شماره را نگاه کن
شماره را برگردان ۸۷۱
شماره ماشین را معکوس کرده‌اند .
. . . آلو نزوبرز، مهندس از اینجا دور نیست .
آنشب . . .
تق
باز هم کمی سمت راست .
ها ! ها ! ها ! نتونستی . . .
خفه شو ، طوطی !
بیشتر سمت چپ را هدف بگیر.
بله کمی بسمت چپ .
شکم گنده حریص.
این حیوان منو دیوانه کرده !
شکم گنده حریص
تو ! ! . . . تو ! ! بگیر !
احمق چه میکنی ؟ . . .
باز هم نزدی !
تق
احمق دیوانه ! میفهمی چه میکنی ؟ پس مجسمه کجاست ؟
مجسمه ! مجسمه ! باید گردن این طوطی را بشکنم !
آرام باش رامون
ها ! ها ! ها ! شکم گنده حریص !
لعنتی !


اگه دست به آن طوطی بزنی میکشمت!
آی!
میکشمت!
باز هم خطا کردی!
رود ریگو تورتیلا تو منو کشتی!
؟
؟
رود ریگو تورتیلا!
پس این تورتیلا بود!
او بعنوان یک دکتر برای تحقیق به اروپا سفر کرد... اما او میخواست مجسمه را بدزدد و موفق شد و با کشتن بالتازار فکر کرد که رازش برای همیشه پنهان میماند.
من آدرس او را دارم.
سلام؟ هتل آزادی؟ ممکنه با آقای تورتیلا صحبت کنم.
متاسفم آقا... دیروز ظهر کشتی به آمریکای جنوبی رفت.
آنچه را میخواستم فهمیدم.
ایکاش این طوطی لعنتی یکروز زودتر صحبت میکرد.
اکنون به چند خبر در مورد حرکت کشتی ها توجه کنید..
هنوز میخوای به آن رادیوی لعنتی گوش کنی...
اعتصاب کارکنان کشتی رانی در بندر حرکت کشتی ها را از دیروز تابحال به تاخیر انداخته.
رامون! ما هنوز وقت داریم!


تورتیلای زیرک نشانت میدم .
چند روز بعد . . .
هنوز خبری نیست ؟
هیچ اثری از او نیست !
شاید ما را دیده و در کابینه و شاید هم روی عرشه نیامده . . .
ساکت ! یکنفر میآ د . . .
دیدی ؟ . . .
مثل اینکه تن تن بود . . .
محال است .
از کجا میداند ؟
ساکت !
یا او ؟
احمقانه است ! ما تن تن را در همه جامی بینیم . . .
همینطوره
او در هواپیما پشت سرما نشسته بود . مطمئن هستم که او تن تن است !
باید بیشتر مراقب باشیم .
امشب ، بعداز شام
آنروز عصر . . .
فراموش نکن ، سمت چپ را هدف بگیر . . .
شب بخیر !
آه !
شب بخیر !
کلاه گیس داره !
مراقب باش ! داره میآ د .
آه ! کمک ، جنایت ، کمک !


بگیرش!
کمک! کمک! جنایت!
بازهم خطا! خیلی سمت چپ را گرفتم.
خوب شد به هدف نخورد او تن تن نبود.
فقط صداش موقعیکه فریاد میزد تفاوت داشت.
آن پیرمرد را فراموش نکن.
صبح روز بعد...
حاضری؟ بریم سراغ مرد پیر.
او جاسوسی ما را میکرد.
او را دنبال میکنیم.
ما مطمئن نیستیم. همراه من بیا...
اگه تن تن باشه ریش او مصنوعی است.
خرر پف
ززز
کمی بسمت راست... حالا آرام!


نه ،
تن تن
نیست
حالا مطمئن هستیم که تن تن روی عرشه نیست .
بریم بدنبال تورتیلا
بفرمائید نوشابه !
همشهری خود را در کابین ۱۷ پیدا کنید . . . او هیچوقت خارج نمیشه . . .
چرا ؟
بیماره
میگه مریضم امامن باور نمیکنم . تا حالا از کابین خارج نشده . . .
سلامتی !
شنیدی ! مسافر کابین ۱۷ .
اما بین خودمان باشه . مسافر نه مرد است ونه زن . . . او املته
؟
؟
ها ! ها ! ها ! میدونی چرا ؟ چون اسمش تورتیلا است . و تورتیلا بر اسپانیائی یعنی . . .
املت ! ها ! ها ! ها ! جالبه !
چقدر جالب !
حالا باید برم ، چون اگه کاپیتان ببینه عصبانی میشه !
بسیار خوب ، تو خیلی محتاط هستی .
عالی بود ، چه مردان خوبی !
بالاخره تورتیلا را پیدا کردیم . مجسمه دیگه مال ماست .
بالاخره !



آنشب . . .
صبح بعد کشتی وارد بندر شد .
شنیدی؟ تورتیلا ناپدیدشده! مثل اینکه ازعرشه او رابدریا انداخته‌اند. علائم کشمکش در کابین وجود داره.
وحشتناکه! میدانند چه کسی اینکار را کرده؟
بله، میدانند، حالا دستهایتان را بالا ببریدو با ما بیائید . . .
آه! تن تن! باید حدس میزدم!
تاپلیس میاد مراقب آنها باش. . .
من کلنل ژیمنز. . .
این دو زندانی راخواهش میکنم تحویل بگیرید .
هر دو را میشناسم . . . از جنایتکاران با سابقه اند .


شما بموقع رسیدید . . . اما مجسمه . . .
مهم نیست . . . زیاد تزد آنها نمی مونه . . .
اینهم مجسمه‌ایکه آنها از تورتیلا دزدیدند .
فکر میکنم که اینهم تقلبی است گوش راستش شکسته نیست .
پس مجسمه واقعی کجاست این گانگسترها در پی چه هستند ؟
تق تق تق
بیا تو !
یک نامه برای تن تن . یک پلیس هم اکنون آورد .
وزارت دادگستری لوس دوپیکو
وزیر بینهایت از آقای تن تن تشکر نموده و از او خواهش میکند که مجسمه سرقت شده را با خود بیاورد . یک پلیس جهت همکاری در ساحل منتظر تن تن است .
داره اوضاع خوب میشه .
به امید دیدار ! موفق باشید !
متشکرم ! خدا حافظ !
فراموش نکن امشب ساعت هشت حرکت میکنیم .
برمیگردم . نمیخوام در این مکان زیاد بمانم .
بسیار خوب ، میفهمم ، ساعت هفت منتظر هستم .
بله ، آقا .
بنابراین باید منتظر آن افسر بمانم .
هی ، کیف من !



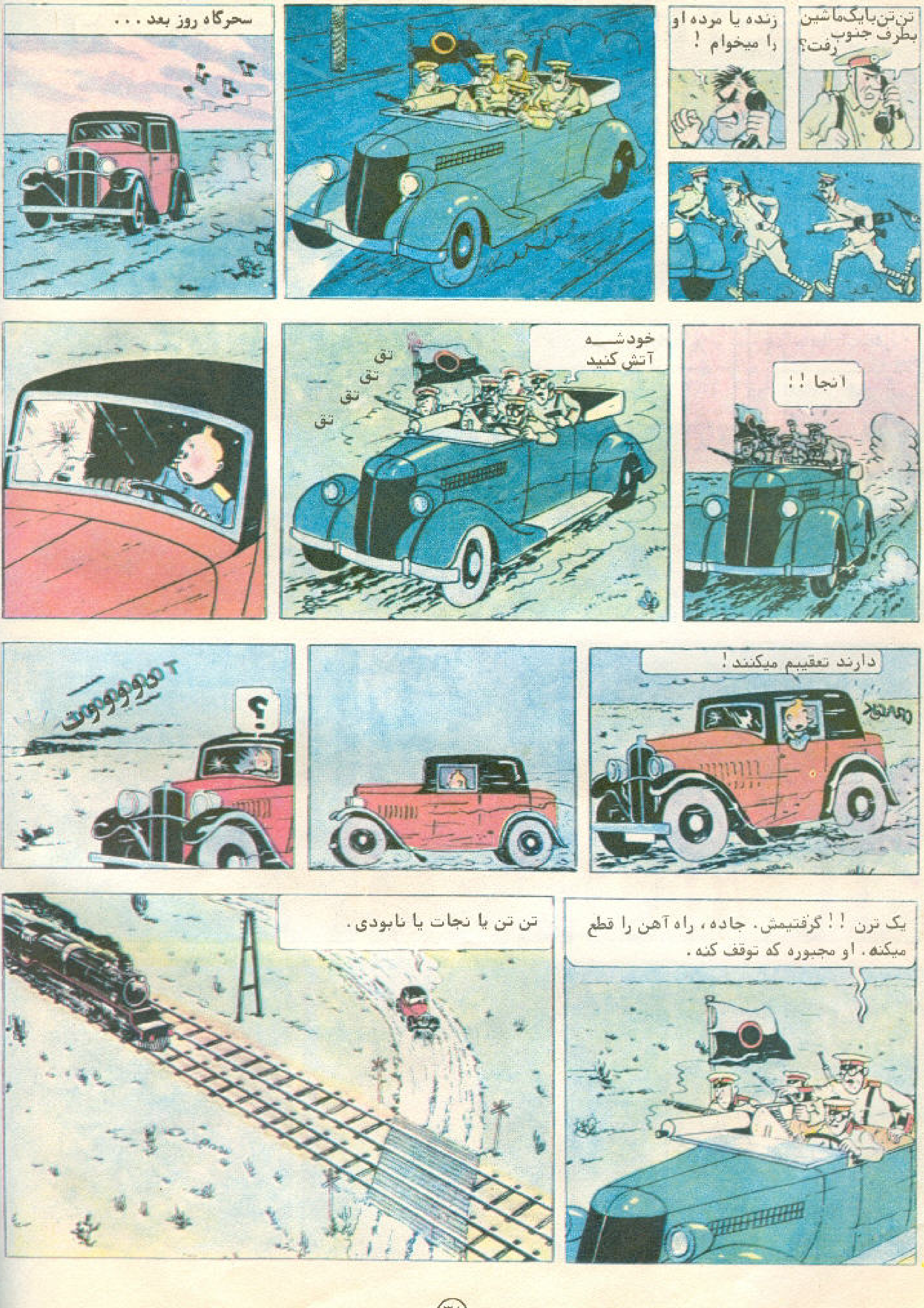
آه!... کیفم اینجاست...
چقدر ترسیدم!
خودشه!
بله!
ممکنه با ما بیائید؟
آه شما هستید؟
چرا سربازان همه‌جا هستند؟
شهر در شورش است.
اداره پلیس
تق تق تق
بیا تو!
همین مرداست کاپیتان.
بسیار خوب، کیف را باز کن!
کاپیتان، نمیدانم شماماجرا را میدانید یا خیر... وزیر دادگستری دنبال من...
صحبت کافیست! هرچه میگم انجام بده! کیف را باز کن.
اما از رفتار شما شکایت خواهم کرد.
بمب! تو یک تروریست هستی!
!!!
او را بگیرید! زود او را بزندان ببرید...
کاپیتان، این یک حقه است، کیف من را دزدیده‌اند. این مال من نیست.
بسیار خوب. ببریدش.


خوب، باز گرفتار شدم.
وقتی آن مرد پلیس مرا پیدا نکنه به کاپیتان تلفن میکنه و من آزاد میشم.
سگ آن پسره است؟
بله، و فکر میکنم باید خیلی منتظر بمونه...
ساعت هفت...
معذرت میخوام شما منتظر مردی هستید که با او به شهر لیون بروید؟
بله از کجا میدانی؟
او بمن گفت که منتظرش نباشی. اینهم یک نامه
بسیار خوب، متشکرم.
باید مراقب آن باشم.
کشتی داره برمیگرده آنها به کاپیتان اطلاع خواهند داد.
این نامه را آنمرد بمن داد...
کاپیتان عزیز
همانطور که میدانی قرار بود سفرم را با شما ادامه دهم. اما ماجرایی اتفاق افتاد که مجبور شدم بیشتر اینجا بمانم من بینهایت متأسفم.
ساعت هشت است و کشتی هنوز برنگشته...
توت توت توت توت
"شهر لیون"
کشتی داره حرکت میکنه.
هیچ راه نجات ندارم.
صبح روز بعد...
جوخه!...
آماده!...


داره میاد . به "لاس دوپیکو" برگشته .
خوبه؟
تمام دستوراتت انجام شده .
اکنون مراقب باش . این یک بمب ساعتی است . درست ساعت ۱۱ صبح فردا منفجر میشه .
موفق میشوم . یا آزادی یا مرگ
صبح روز بعد .
من در مورد تن تن بشما شدار میدهم . به این نامه گاه کن . . .
کلنل تن تن عزیز ما هم اکنون نقشه را دریافت کردیم . مبلغ مورد توافق بشما پرداخته خواهد شد .
جاسوس ! . . خائن ! . . موش صحرائی ! . . .
کلنل جانیتو هم اکنون با ده سرباز برو و کلنل تن تن را بازداشت کن . زود حرکت کن .
در این موقع . . .
انفجار در ساعت ۱۱ انجام میشه . ساعت من کار نمیکنه !
خوبه درستش کنم . . .
داخل شو !
تق
تق
تق
صبح بخیر کلنل "جانیتو" خوشوقتم
بینهایت متاسفم ، دستور دارم شما را بازداشت نمایم !
منو باز داشت کنی ؟
بعلت قطع برق تمام ساعت‌ها از کار افتاده . برو و آنها را درست کن .
ساعت ده است ، هنوز وقت دارم .
آه ، ژنرال آلکازار ، تو درجه من را گرفتی . انتقام میگیرم !


بموجب این دستور فردا صبح کلنل تن تن را تیر باران میکنید وبموجب این دستور سرجوخه " دیاز " آجودان مخصوص من خواهد بود .
بوووم
دوست " تریکلر این توطئه را برایم طرح ریزی کرده . . .
آه ! فرار آسان نیست . . .
باید راهی وجود داشته باشه .
ریسمان را بکش وآنرا محکم به پنجره ببند . وقتی آماده شدی دستمالی را تکان بده .
آه ، ریسمان . . .
داره علامت میده ! بکش
!
سلام؟
زود ببر !


عجله کن . آنها فهمیده‌اند .
هیچوقت محبت تو را فراموش نمیکنم !
بیا ، زودتر...
عجله کن !
سوار آن ماشین بشو . نزدیک ظهر فردا به مرز میرسیم . فکر من مباش . خداحافظ
خداحافظ پابلو عزیز
روزی را که زندگی مرا نجات دادی فراموش نکرده‌ام .
سلام ؟ چی؟ زود دستگیرش کنید .
باید فکری بکنیم ...
بیائید سوار شوید . از اینطرف رفته !
آه ! خودش بود !



تن‌تن‌با یک‌ماشین بطرف جنوب رفت؟
زنده یا مرده او را میخوام !
سحرگاه روز بعد . . .
آنجا ! !
خودشه آتش کنید
تق
تق
تق
تق
دارند تعقیبم میکنند !
؟
یک ترن ! ! گرفتیمش. جاده ، راه آهن را قطع میکنه . او مجبوره که توقف کنه .
تن تن یا نجات یا نابودی .



داره میره . . .
احمق !
سوت
نجات یافتیم ،
سفید برفی . . .
در کوهها ، او را دستگیر میکنیم .
کوه ! ماشین آنها قوی‌تر است
و بزودی بمن میرسند . . .
تن تن !
ما را خواهی کشت !
ازاینجا رفت . . .
سقوط کرد !


هدف . . .
صبر کنید . . . نزنید ! . . ،
موضوع چیست ؟ نجات یافتم ؟
انقلاب پیروز شد ! ژنرال "تاپیوکا" فرار کرده و اکنون ژنرال آلکازار فرمانده است !
زنده باد ژنرال آلکازار !
مرگ برتاپیوکا
زنده باد آزادی
زنده باد آزادی !
و شما آزادید !
این حق منه
کلنل ! . . . آه کلنل ! بالاخره پیدات کردم !
حالاچه خبره ؟
?
آیا آنها ژنرال تاپیوکا را گرفته‌اند ؟
سربازان آلکازار اینجا را محاصره کرده‌اند . آلکازار از کشور فرار کرده . و ژنرال تاپیوکا اکنون فرمانده است .
مطمئن هستی ؟
من یک ساعته دنبال تو میگردم که خبر را تصحیح نمائی ؟
هوم ! پس . . .
دوستان ! انقلابیون شکست خوردند ، ژنرال آلکازار فرار کرده !
مرگ بر ژنرال آل‌آلکازار
زنده باد ژنرال تاپیوکا
زنده باد آزادی
نابود باد ظلم وستم .
بینهایت متاسفم ، باید شما را تیرباران کنم .
!
هدف . . .


آتش!
من مرده‌ام!
منتظر چی هستند؟
تفنگم گیر کرده!
خرابکاری!
تفنگ منهم
مال منهم.
بروید و تفنگ دیگری بیاورید!
بیا تا برمیگردند مشروبی بخوریم.
مشروب؟؟ بسیار خوب.
بیا بنوشیم و دنیا را فراموش کنیم.
بسلامتی، دوست من
کمی قوی است.
یک گیلاس دیگه تو را کاملا" گرم میکنه.
نیمساعت بعد...
دوست عزیزم، سربازان بازگشتند. بریم و به آنها ملحق بشیم.
بسیار خوب بریم.
فقط مرگ میتونه ما را جدا کنه.
بله فقط مرگ
دوستان حالتان چطوره؟
زنده باد ژنرال آلهامبرا، نه، زنده باد ژنرال آلکازار
زنده باد ژنرال آلکازار!
بنگ
آه عزیزم شورش!
بنگ
بنگ
حمله!
بنگ
سالمی!
بله، زنده باد ژنرال آلکازار
او یکی از شجاعترین محافظین ژنرال است. زنده باد ژنرال آلکازار
زنده باد قهرمان
زنده باد



زنده باد قهرمان
زنده باد
آه! تن تن
برو و ببین موضوع چیه و آن مرد جوان را نزد من بیاور.
من سه مرتبه تیرباران شدم و باز هم حاضرم.
ژنرال "تاپیوکا" او را محکوم به مرگ کرده. ولی او همچنان فریاد میزد زنده باد ژنرال آلکازار. او خیلی شجاع است.
من ژنرال آلکازار هستم. من مردان شجاع را دوست دارم و از این ببعد تو کلنل من خواهی بود.
بسیار متشکرم، اما من میخوام بازگردم.
بهتر نیست، او را سرجوخه نمائید.
کافیست!!
هرکار بخواهم میکنم. اما کلنل "دیاز" تو از این ببعد سرجوخه خواهی بود.
بله، ژنرال!
بیا این هم حکم تو. سرجوخه دیاز برای تهیه لباس تو را به خیاطی راهنمائی خواهد کرد.
زنده باد خیاط!
اینهم لباس برای کلنل عزیزمان... و یک لباس سرجوخه ای هم برای تو دارم.
شغلم را ازدست دادم. اما انتقام میگیرم.
آنشب.
دوستان، ما عضو جدیدی دارم. افسری که استعفا را به خدمت به ظالم ترجیح داد. او قسم میخورد.
من به اطاعت از قوانین انجمن سوگند یاد میکنم. سوگند میخورم که با تمام‌قدرت با ظلم مبارزه نمایم.



روز بعد . . .
آجودان من کجاست ؟ هنوز نیامده؟
خیر ، ژنرال
بمحض اینکه آمد او را اینجا بفرست .
بسیار خوب .
من نمیدانم چطور کلنل شدم . . .
امامن هنوز در جستجوی مجسمه هستم . باید مرخصی بگیرم .
خیر آقایان . ژنرال منتظر آجودانش است وکسی رانمی پذیرد .
آنها !
او !
آه !
آه ! شما هستید ، کلنل ، ما باید کار را شروع کنیم !
دیگه مرخصی لازم نیست.
ژنرال آنها را انتخاب میکند .
دیوانهکننده است !
خیلی بد شد !
بله ، باید فکری بکنیم .
در این موقع . . .
پنجره باز است . خیلی خوب
موقعیت حساسی است.
بله ، خیلی حساس.
متاسفم ، آقا ، ژنرال امروز کسی را نمی پذیرد .
کیش و مات کلنل عزیز
عالیست ! حق با شماست

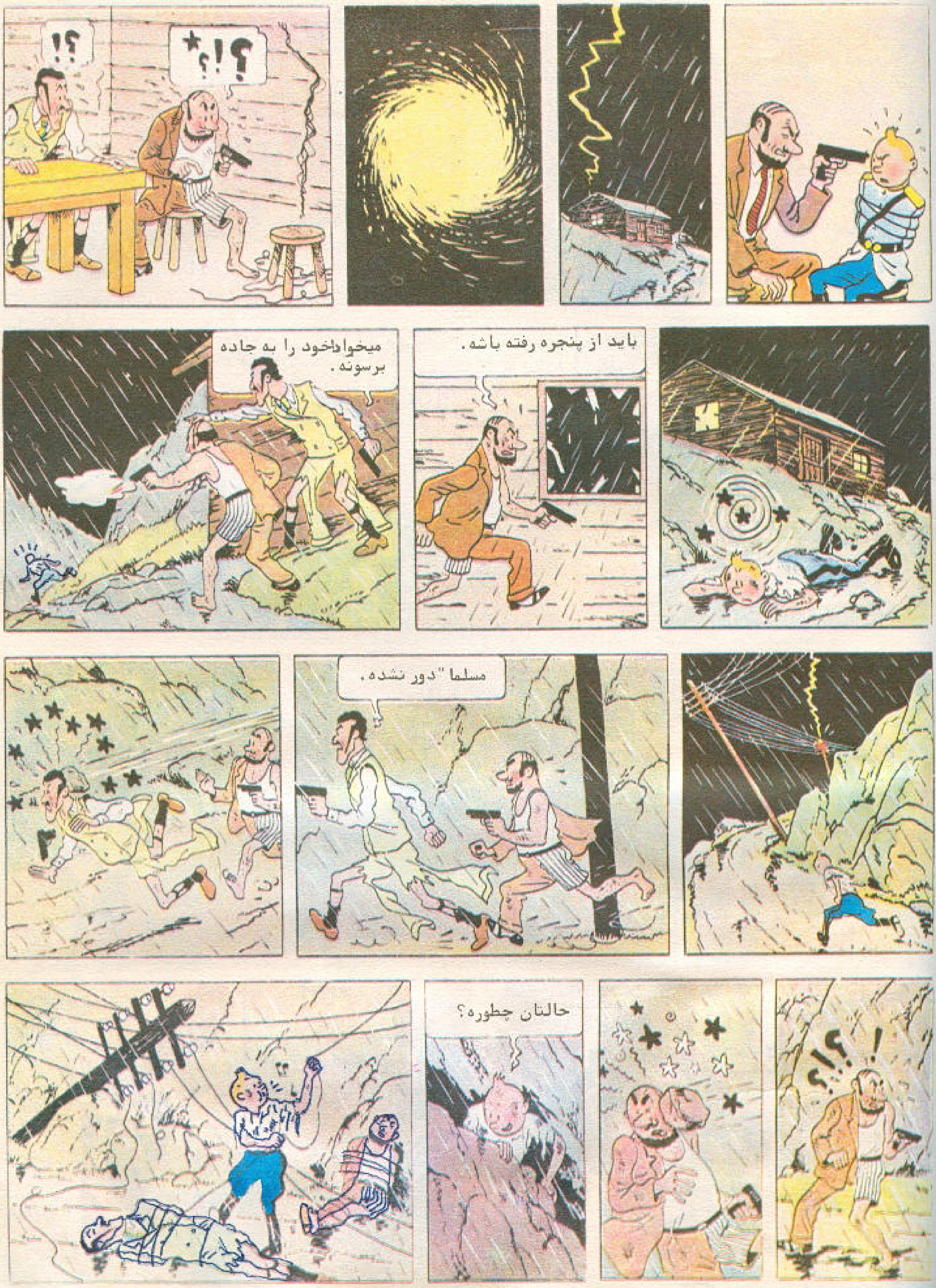

بینک
بینک
چی شد....؟
هیچوقت فراموش نمیکنم که چطور جان مرا نجات دادید.
خیر ژنرال من جان هردویمان را نجات دادم.
باید نقشه دیگری بکشم!
مجسمه ایکه در کیف اوست تقلبیه او میدانست مجسمه واقعی کجاست.
امشب باید او را بربائیم.
آنروز عصر...
چه بادی! امشب طوفان سختی میوزد.
نگاه کن. داره میاد!



کمك
کمك
باید او را برد.
برو بیرون!
یکساعت بعد...
بمحض آنکه اعتراف کرد میکشیمش!
خیلی مزاحم ماشد.
تق
تق
تق
بیا تو
او را گرفتم.
بسیار خوب بیارش تو
به کلبه ما خوش آمدید کلنل عزیز بفرمائید.
فکر گذاشتن مجسمه تقلبی در چمدان بد نبود.
مجسمه اصلی کجاست؟



منهم دوست دارم بدانم!
شوخی بسه، کجاست؟
گفتم نمیدانم.
آه: بسیار خوب.
سه دقیقه وقت داری بعد از آن یک فشار کوچک. میفهمی؟
بوومم
برووم
طوفان سختی است.
یک دقیقه
کاش بتونم خودم را آزاد کنم.
چه اتفاقی براش افتاده؟
بیهوده سعی نکن. محکم بسته شده
دو دقیقه.
باید چیزی به آنها بگویم.
سی ثانیه مانده.
بسیار خوب میگم
آها! میدانستم بالاخره به نتیجه میرسیم.
در چمدان من در روی عرشه.
بسیار خوب فقط این را میخواستم.
دیگه بتو احتیاج نداریم وصیت خودرا بکن.
متاسفم خدا حافظ دوست من


باید از پنجره رفته باشه.
میخوادخود را به جاده برسونه.
مسلما "دور نشده.
حالتان چطوره؟


سفید برفی کجا هستی؟
صبح بخیر، چند مشتری آوردم.
ساعت ده است هنوز نیامده.
باید بسرعت نزد ژنرال برگردم.
ررت تت تت
بیا تو
فقط یک کبریت
آه! کبریت را فراموش کرده‌ام
هوم! مثل اینکه چیزی میسوزه.


باز هم باید برگردم .
شاه کیش.
باید بیشتر مراقب باشم .
کیش و مات ژنرال .
چطور جرات کرده و مرا شکست دادی؟
بنک
بنک
بنک
بنک
بنک
ها! ها! ها! ها!
شوخی کوچکی بود تفنگ من گلوله نداشت
چند سال پیش آجودانم مرا در شطرنج شکست داد و من ماشه تفنگ را کشیدم . . . .
این بار دیگه کار را تمام میکنم ، یا آزادی یا مرگ!


ماشه تفنگ را کشیدم و آتش کردم . ها !ها ! ها !او دیوانه شده .
سن تئودورو ۱۸۰۵- ۱۸۹۹
عدالت اجرا میشود .
سن تئودورو ۱۸۰۵- ۱۸۹۹
یک حمله!
قصر ژنرال آنجاست!
انقلابی دیگر
درست است ، ژنرال آلکازار صدمه ندیده .
احمق دنیامیت را کنار دیوار گذاشتی و فقط صدای بلند ایجاد کرد . باید دو مرتبه برگردی
صبح روز بعد . . .
سلام ؟ قصر ژنرال آلکازار؟ حال ژنرال چطوره؟ چی؟ اسهال !!!
بله ، اسهال ، سخت ترسیده . . .
ررت تت تت
بیا تو!
کیست ؟


آقای تریکلر
نماینده
شرکت نفت.
صبح بخیر، بفرمائید.
دیروز شنیدم . . .
لطفا" ببخشید . . .
بله، البته . . .
سلام ؟ . . . سلام ؟ . . .
بله، فرار کردند ؟
ما آزاد هستیم
باید انتقام خود را بگیریم.
در خدمت شما هستم.
بررسی های ما ثابت کرده که مقدار زیادی نفت در کویری بین کشور شما و کشور همسایه وجود دارد.
و اکنون ما اجازه میخواهیم که در این منطقه بیشتر تحقیق کنیم.
متاسفم. ژنرال بیمار است و من نمیتوانم . . .
اما شما میتوانید خدمت باارزشی بما بکنید. گفتم شرکت میخواهد ما از تمام منطقه بهره برداری کنیم. و باید آنجا را در تصرف خود داشته باشد.
این یعنی جنگ!
متاسفانه بله، اما ما چه میتونیم بکنیم ؟
و ملاقات منهم بهمین دلیل است. ما یکصدهزاردلار نقدا بتو پرداخت میکنیم اگر بتونی اورا متقاعد نمائی!
تو سخت اشتباه میکنی.
خدا حافظ کلنل!
خطرناکه! ممکنه تمام نقشه هایمان را خراب کنه. باید با "رودریگو" صحبت کنیم.



ده هزار دلار برای اینکه او را نابود کنی .
مطمئن باشید آقا . ترتیبش را میدم .
پنج هزار دلار برای ایجاد حادثه برای کلنل تن تن
حادثه امشب اتفاق میافتند .
زنده باد رامون . مثل این نشانه بگیر.
باز هم اشتباه کردم !
آخ !
رحم کنید ! اعتراف میکنم . . .

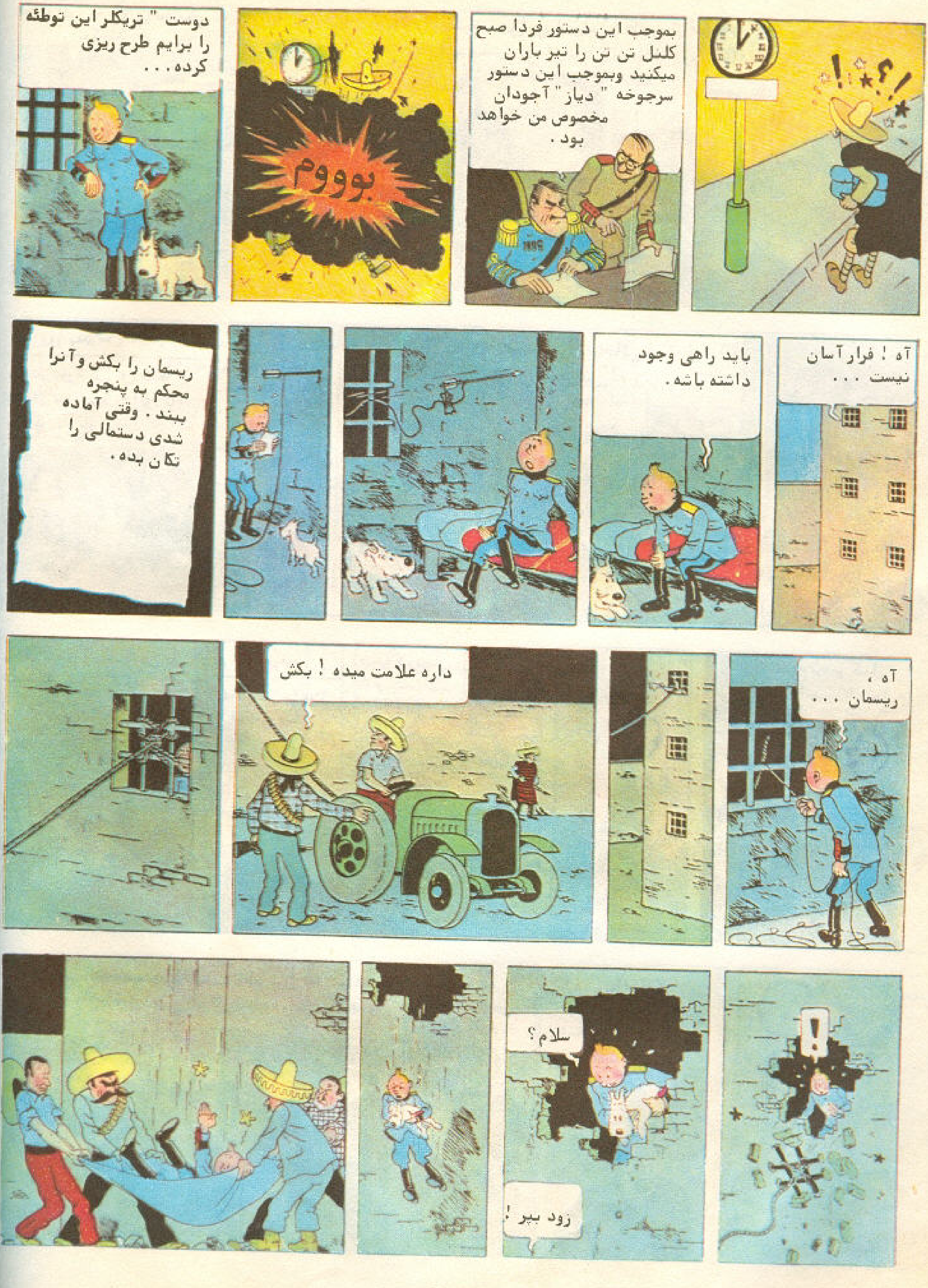

رامون، موضوع چیه. صدمه دیدی؟
زود بگو، چی شده؟
آه! منو بکش.
بنشین،
آخ!
آخ!
چه کسی گفت مرا از بین ببری؟
رودریگو، دوست نزدیک آقای تریکلر.
بلند شو، تو را بخشیدم.
آه، متشکرم. من کوچک شما هستم.
فکر میکنم جدی میگفت.
آدم رذلی است.
چند روز بعد . . .
ژنرال برگشته، او کاملا" خوب شده و اکنون با آقای تریکلر صحبت میکنه
ژنرال کاملا" به سود شماست. شما با اعلام جنگ منطقه نفتی را ضمیمه سرزمین خودمینمائید. ۱۰٪ از سود فروش بشما تعلق خواهد داشت.
بله، من قبول میکنم.
عالیست ژنرال، فکر میکردم که همدیگر را میفهمیم.
اما بگذار محرمانه مسئله ای را بگویم هیچگاه به تن تن اعتماد نداشته باش.
صبح بخیر کلنل عزیز، ژنرال منتظر توست . . .
صبح بخیر ژنرال، خوشحالم که بهتر می بینمت.
موضوع چیه؟
اوقاتش تلخه . . .
او را داخل کن.
بازیل بازارف



صبح بخیر. ژنرال آلکازار. برحسب تصادف از کشور شما میگذشتم و فکر کردم که آخرین طرح ها را بشما نشان دهم.
این جدیدترین طرح ماست. بینهایت خوبه. قابل تغییر است و میتوان تا مسافت ۱۵ کیلومتر باآن شئی را پرتاب کرد.
اهو، رامون اینجا را نگاه کن. مسائل روز را خوب تفسیر کرده. همه جا جنگه مثل اینکه دنیا هیچگاه دیگه آرامش نداره.
فرودگاه
اکنون ما به سان فاشن میریم.
بسیار خوب
و ۶۰۰۰ دلار برای فرماندار سان تئودور که در دوازده قسط قابل پرداخت است.
قصرژنرال موگاردور
بسیار خوب آقا.
نیمساعت بعد...
برگردیم به فرودگاه
بله آقا
هواپیمای خصوصی آقای بازاروف
و ۶۰۰۰ دلار برای فرمانداران "نوریکو" قابل پرداخت در ۱۲ ماه.



داره میاد . به "لاس دوپیکو" برگشته .
خوبه؟
تمام دستوراتت انجام شده .
اکنون مراقب باش . این یک بمب ساعتی است . درست ساعت ۱۱ صبح فردا منفجر میشه .
موفق میشوم . یا آزادی یا مرگ
صبح روز بعد .
من در مورد تن تن بشما هشدار میدهم . به این نامه نگاه کن . . .
کلنل تن تن عزیز ما هم اکنون نقشه را دریافت کردیم . مبلغ مورد توافق بشما پرداخته خواهد شد .
جاسوس ! . . خائن ! . . موش صحرائی ! . . .
کلنل جانیتو هم اکنون با ده سرباز برو و کلنل تن تن را بازداشت کن . زود حرکت کن .
در این موقع . . .
انفجار در ساعت ۱۱ انجام میشه . ساعت من کار نمیکنه !
خوبه درستش کنم . . .
داخل شو !
تق تق تق
صبح بخیر کلنل "جانیتو" خوشوقتم
بینهایت متاسفم ، دستور دارم شما را بازداشت نمایم !
منو باز داشت کنی ؟
بعلت قطع برق تمام ساعت‌ها از کار افتاده . برو و آنها را درست کن .
ساعت ده است ، هنوز وقت دارم .
آه ، ژنرال آلکازار ، تو درجه من را گرفتی . انتقام میگیرم !



بموجب این دستور فردا صبح کلنل تن تن را تیر باران میکنید وبموجب این دستور سرجوخه " دیاز " آجودان مخصوص من خواهد بود .
بووووم
دوست " تریکلر این توطئه را برایم طرح ریزی کرده . . .
آه ! فرار آسان نیست . . .
باید راهی وجود داشته باشه .
ریسمان را بکش و آنرا محکم به پنجره ببند . وقتی آماده شدی دستمالی را تکان بده .
آه ، ریسمان . . .
داره علامت میده ! بکش
!
سلام؟
زود بپر !



عجله کن . آنها فهمیده‌اند .
هیچوقت محبت تو را فراموش نمیکنم !
بیا ، زودتر...
عجله کن !
سوار آن ماشین بشو . نزدیک ظهر فردا به مرز میرسیم . فکر من مباش . خداحافظ
خداحافظ پابلو عزیز
روزی را که زندگی مرا نجات دادی فراموش نکرده‌ام .
سلام ؟ چی؟ زود دستگیرش کنید .
باید فکری بکنیم ...
بیائید سوار شوید . از اینطرف رفته !
آه ! خودش بود !


تن‌تن با یک ماشین
بطرف جنوب
رفت؟
زنده یا مرده او
را میخوام !
سحرگاه روز بعد . . .
انجا ! !
خودشه
آتش کنید
تق
تق
تق
تق
دارند تعقیبم میکنند !
؟
یک ترن ! ! گرفتیمش. جاده، راه آهن را قطع
میکنه. او مجبوره که توقف کنه.
تن تن یا نجات یا نابودی.

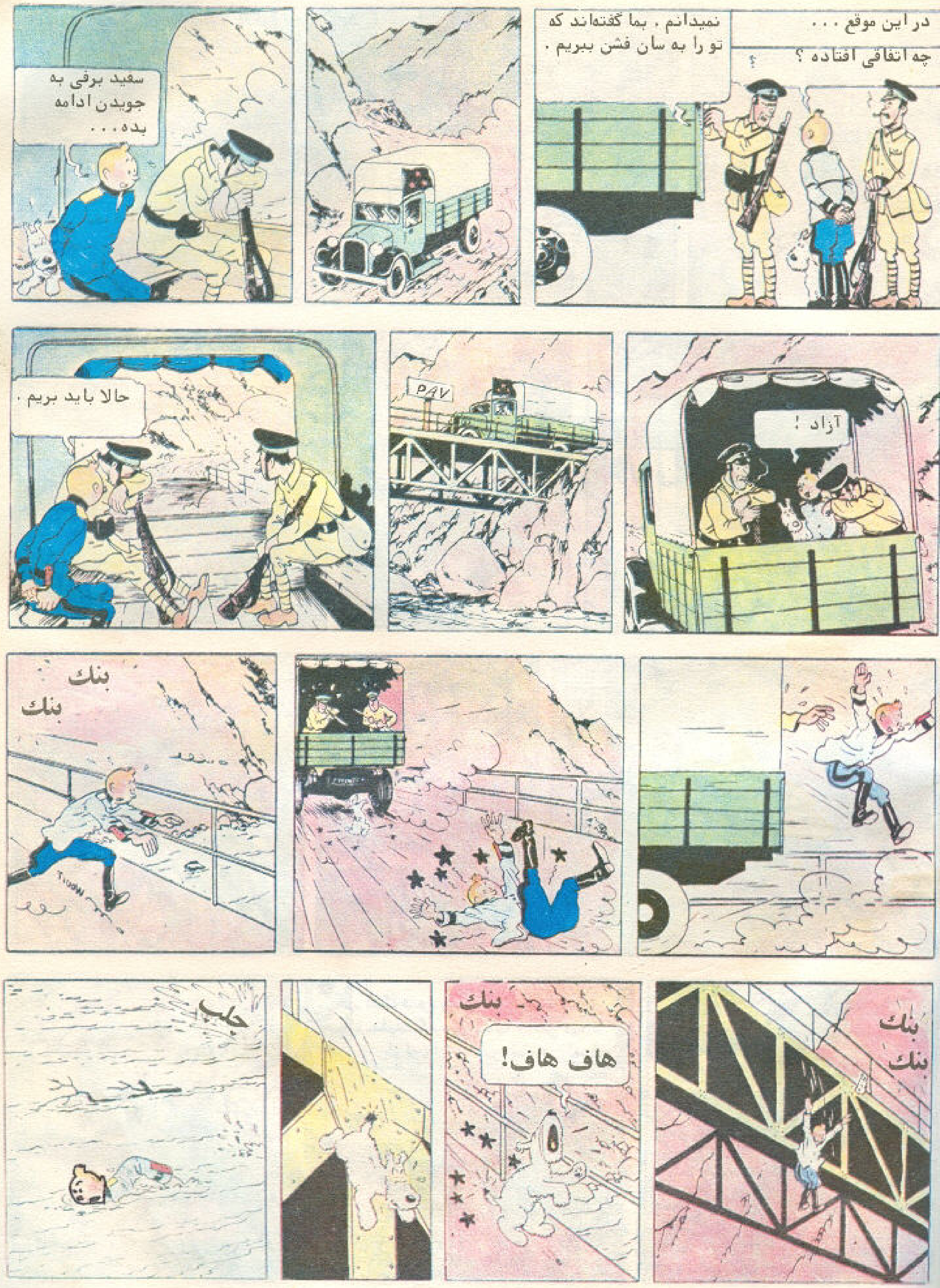

داره میره . . .
احمق !
سوت
نجات یافتیم ،
سفید برفی . . .
در کوهها ، او را دستگیر میکنیم .
کوه ! ماشین آنها قوی‌تر است
و بزودی بمن میرسند . . .
تن تن !
ما را خواهی کشت !
ازاینجا رفت . . .
سقوط کرد !


من اینجا میمانم . چرا پائین میری ؟
من برای بررسی میرم . . .
مینونیم برگردیم و گزارش دهیم .
وررووم
آن بالا چه خبره ؟
ماشین ما ست !
!
پشت صخره ها پنهان شده بود . متوجه‌اش نشدم .
مهم نیست ، در مرز دستگیر میشه . بیا بریم .
ماشین فرمانداری است :
؟

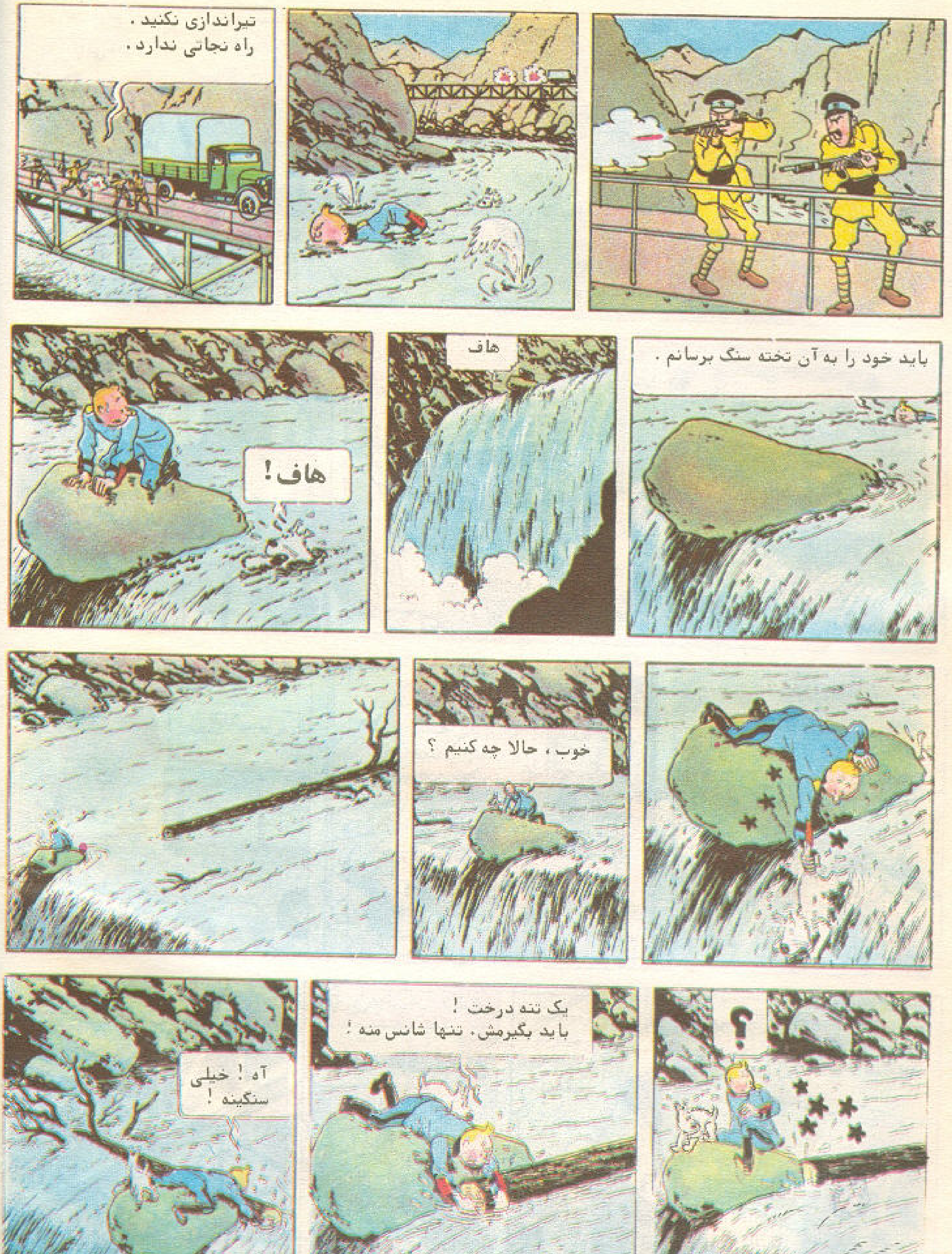


اگه به ایستم دستگیر میشم واگه
مانع محکم باشه زنده‌نمی‌مونم .
پااااارپ
کراک
!
سلام ؟ . . پست شماره ۳۱؟ .
تن تن با ماشین فرمانداری
فرار کرد .
علامت خطر !
؟
رت ارات اتاتا
سفید برفی ، مراقب باش ! . . . آنها
به لاستیکهای ما تیراندازی میکنن .


ماشین نابود شد و یکی از سرنشینان آن اسیر ماشد .
درسان فشن .
ژنرال ! . ژنرال ! . این تلفن گرام هم‌اکنون رسید !
یک‌ماشین مسلح ! !
جنگ شده !
جنگ شده !
این خبر را هم اکنون به روزنامه بده که‌چاپ کنند .
فوق‌العاده . . .
فوق العاده . . .
جنگ ! جنگ !
یک گروه از لشکر سان تئودوریان حمله کردند اما سربازان شجاع ما آنها را عقب راندند
مرگ بر آلکازار
آلکازار برو بیرون
آلکازار مرگ بر تو
سلام ؟ آنها بما اعلام جنگ کرده‌اند ؟
یکبار دیگر ژنرال نفت آمریکائی پیروز شد .
موفقیت را تبریک میگویم . امیدوارم قول خود را فراموش نکنید .
باید در اولین فرصت از خدمت فرار کنیم .
دو مرتبه باید دنبال مجسمه بگردیم .



در این موقع . . .
چه اتفاقی افتاده ؟
نمیدانم . بما گفته‌اند که تو را به سان فشن ببریم .
سفید برفی به جویدن ادامه بده . . .
آزاد !
حالا باید بریم .
بنک
بنک
بنک
بنک
بنک
هاف هاف!
جلب


تیراندازی نکنید .
راه نجاتی ندارد .
باید خود را به آن تخته سنگ برسانم .
هاف
هاف!
خوب ، حالا چه کنیم ؟
؟
یک تنه درخت !
باید بگیرمش. تنها شانس منه !
آه ! خیلی
سنگینه !


باید عبور کنم !
بسلامت رسیدیم ، سفید برفی
اول باید بفهمیم کجا هستیم . . .
در این موقع . . .
رامون . . .گوش کن . . .
فاجعه در دریا . کشتی " ویل‌دولیون" آتش گرفت . مسافران و جاشوان سالم هستند اما تمام چمدانها سوخته .
مجسمه ! مجسمه !
مگه اینکه تن تن با دروغ گفته باشه .
بالاخره ، یک خانه !
او گمشده ودر جستجوی پناهگاه است ؟ البته ، او را بیاور . . .
خیلی خوش آمدید .
آنروز
آیا افراد آروم با یا در این حوالی زندگی نمیکنند؟
بله ، اما کسی جرات رفتن به آنجا را ندارد . آنها خیلی وحشی هستند و تابحال هیچکس زنده ازآنجا باز نگشته .
آه !
؟
فکر میکنی کسی حاضر باشه مرا به آنجا ببره؟



روز بعد . . .
کارلو با رودخانه خوب آشناست اما تردید دارم جرات آمدن داشته باشه
میخوام پائین رودخانه برم . ممکنه راهنمای من باشید .
بله ، آقا . . .
من میخوام با اروم بایا ملاقات کنم .
!
صبر کن .
اروم بایا خیلی بد هستند ! من نمیآم .
فکر کن به بین چقدر پول میدم .
من خیلی فقیر هستم . . . شما باید یک قایق تهیه کنید .
بسیار خوب ،
مدتها قبل ، سفید پوستان دیگری خواستند که به آروم بایا بروند .
میدانم ، وهیچگاه باز نگشتند . . .
و تونگران نیستی ؟
چند روز بعد . . .
شب شده . . .
باید توقف کنیم .
فردا به کشور آرم بایا میرسیم .
شب بخیر آقا
شب بخیر دوست من
روز بعد . . .
او کجاست ؟
قایق هنوز آنجاست . . .


آی کجایی ؟
او مرا ترک کرده! حالا میفهمم چرا میخواست آن قایق را بخرم . . . باید تنها برم
مراقب باش !
قایق با تفنگ ها و غذا رفت !
تنها شدم ، تنهای تنها بدون تفنگ و غذا !
بیچاره تن تن !
فکر میکنم یکنفر مراقب ماست . . .
تو . . اینطور فکر میکنی ؟
اوه!


یک نیزه! ــ مطمئناً زهرآگین است!
؟!؟
جنگل در سکوت فرو رفته.
؟
ترسو ها از کمینگاه خود خارج شوید!
ـن تن خود تو به کشتن میدی
وای!
!
خدای بزرگ!
یک‌مرد سفید پوست.
تو کیستی و چگونه به اینجا آمدی؟
من تن تن هستم! تو کیستی؟
من " ریج ول " هستم.
ریج‌ول؟ هیچکس فکر نمیکنه شما زنده‌اید.
متاسفم! من تصمیم گرفتم که به تمدن باز نگردم. من در میان آرم بابا خوشبخت هستم.
و سلاح آنها را انتخاب کردی؟ چرا آن نیزه را پرتاب کردی؟


میخواستم بلافاصله اینجا را ترک کنی . من نمیخواستم صدمه‌ای بتو برسانم . آن گل را نگاه کن .
بله .
عالیست !
هاف ! هاف !
؟
آه ! متاسفم !
هاف! هاف!
نیزه زهرآگین نیست از این دستمال بجای باند استفاده کن .
اکنون بمن بگو چگونه اینجا آمدی . . .
یک مجسمه آرم بابا در موزه اروپا با یک مجسمه تقلبی عوض شد دو مرد دیگر هم در دنبال مجسمه هستند .
من ایندو مرد را تا آمریکای جنوبی دنبال کردم و آنها دزد را روی عرشه کشتی کشتند ومجسمه را دزدیدند . اما آن مجسمه هم تقلبی بود
آنها همگی در جستجوی مجسمه بودند . اما علت اصلی آنرا نمیدانم . بنابراین فکر کردم شاید اینجا . . .
در میان قبیله بتوانم واقعیت را پیدا کنم .
شاید ، کاملا" ممکنه .
دشمنان قسم خورده آروم بابا ! .

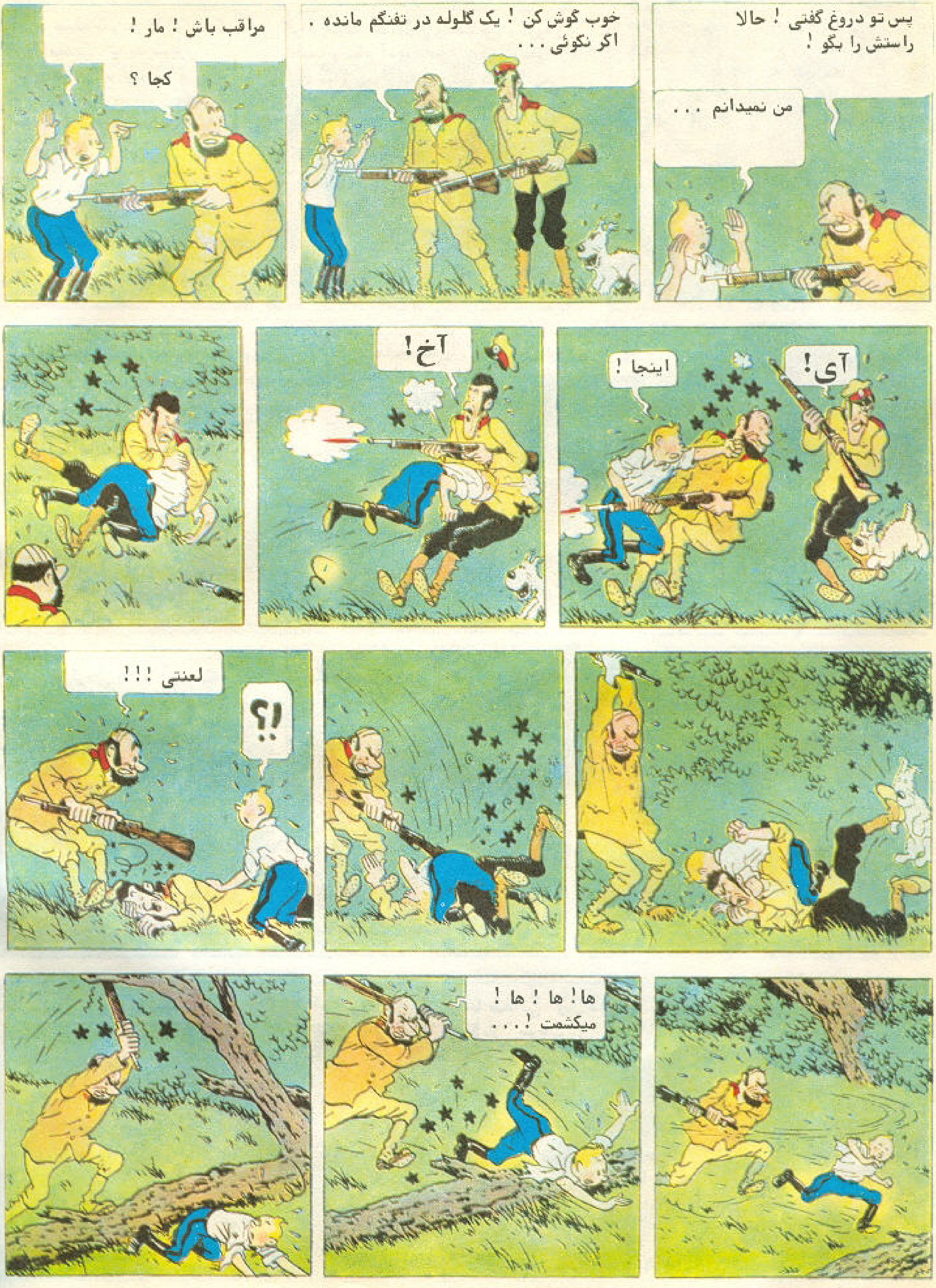

آنها با ما چه خواهند کرد؟
بله ، سرهای ما را خواهند برید و آنها را بطریقی که میدانند کوچک میکنند .
بزودی در کنار اینها قرار میگیرید ها ! ها ! ها !
همانطور که فکر میکردم .
باید تن تن را نجات دهم .
باید دهکده آروم بایا را پیدا کنم و این بسته را برای آنها ببرم .
در این موقع ، در دهکده آروم بایا . . .
روح‌ها میگویند پسر تو باید قلب اولین جانوری‌که در جنگل می‌بیند بخورد تا بهبودی یابد
هم اکنون میروم .
چه حیوان عجیبی ! چه با خود حمل میکند ؟ باید او را زنده بگیرم . . .


ببین ، ای جادوگر . این‌پارچه و ترکش به آن سفید پوست تعلق دارد .
حیوان را بمن بده و برو.من‌آنرا میکشم . شاید قلب اوجان پسرت را نجات دهد .
واگر یک کلمه دیگر حرف بزنی من تو و خانواده‌ت را به قورباغه تبدیل میکنم .
اما مثل اینکه او راست میگفت . اما بهتر . اگر مرد سفید بمیرد من قدرت خود را بدست خواهم آورد . اما قبل از کشتن حیوان باید اینهارابسوزانم
ای روح بزرگ جنگل این دو قربانی از ما بپذیر .
ای رئیس قبیله ، روح بزرگ جنگل قربانی تو را نمی پذیرد .
این دو بیگانه دوستان جنگل هستند . آنها را آزاد کن .
بسیار خوب . . .
سحر و جادوست
جادو ؟ تو نفهمیدی که من صحبت میکردم ؟
خدای بزرگ !
برادران اکنون شما شاهد یک‌معجزه خواهید بود .
کارم تمام است .
ما قلب این را به برادر بیماران خواهیم داد .


آخ !
مرد سفید !
شیطان پست ! . . چه خوب بموقع رسیدیم !
آواکوکی رئیس قبیله را معرفی میکنم .
از آشنائی با شما خوشوقتم .
موجب خرسندی‌است آقا . . .
مکالمات بزبان سرخپوستی
مکالمات بزبان سرخپوستی
از او در مورد مجسمه سئوال کردم . سخنان او مسلما " برای تو جالبه .
سراپا گوش هستم !
؟
؟
شیطان گستاخ !
کجا فرار میکنید ؟ بالاخره شما را تنبیه خواهم کرد .
آنها نمی‌توانند بازی گلف را خوب بازی کنند .
!
ریش سفیدان قبیله هنوز سفر " واکر " را بیاد دارند . آنها میگویند که یک مجسمه را به واکر هدیه کرده‌اند اما بمحض آنکه هیئت اعزامی رفت . . .



افراد قبیله متوجه شدند که یک سنگ مقدس ناپدید شدد میگویند هر کس بـــه آن سنگ دست میزد از نیش مار مصون میماند و آنها به مترجم گروه ظنین شدند . . .
افراد قبیله ، خشمگین وعصبانی ، گروه را تعقیب و تمام آنها بجز " واکر " و مترجم را که موفق بفرار شدند قتل عام کردند ولی آن سنگ هرگز پیدا نشد . . .
حالا همه‌چیز را فهمیدم !
گوش کن ! . . . . مترجم سنگ را داخل مجسمه پنهان کرده
اما او مجروح بود و مجبور شد بدون الماس فرار کند . واکنون الماس هنوز در همان محل است و بهمین خاطر است که تورتیلا و بدنبال او دو جنایتکار کوشیدند مجسمه را بربایند .
مثل اینکه راست میگی !
باید مجسمه را پیدا کنم و به اروپا باز گردانم .
چند روز بعد . . . .
در این موقع
جمهوری سن تئودور
باید یک کرجی بدست آوریم .
نگاه کن ! . . . یک کرجی – فقط یک مرد در آن است ، اما . . . اما او . . . او . . . .
خدای بزرگ ! تن تن !
قبل از ادامه سفر مدتی اینجا استراحت میکنیم .
پس، باز بهم رسیدیم؟
؟
آیا میدانی "ویل دووین" "کاملا" سوخت !
واقعا " ؟
بله ، واقعا " ! وتو باید سزایت را ببینی ، دوست من !
اما ، مجسمه واقعی در عرشه نبود . . .



پس تو دروغ گفتی ! حالا
راستش را بگو !
من نمیدانم . . .
خوب گوش کن ! یک گلوله در تفنگم مانده .
اگر نگوئی . . .
مراقب باش ! مار !
کجا ؟
آی!
اینجا !
آخ!
لعنتی !!!
!؟
ها! ها ! ها !
میکشمت !. . .



خوب ! . . . حالا باید کیفشو ببینم .
اهو !
الماس در گوش شکسته مجسمه است
این یادداشت را از کجا بدست آوردی ؟
در سفرمان به اروپا در کشتی . توریتلا آنرا انداخت . اما ما مفهوم آنرا نمیدانستیم اما بعداز آنکه در روزنامه خواندم ماجرا را فهمیدم .
باید فهمید این یاداشت چگونه بدست تورنیلا افتاده !
مراقب باشید !
میخوای با ما چه کنی ؟
شما را بدادگاه میبرم .
بدادگاه ؟ ها ! ها ! ها !
!
دوست خوبم ، تا جوجه هااز تخم در نیآیند ، آنها مشمار .
محکم بزن . . .
?
میکشمت !
زنده باد
نگاه کن !
خوراک لذیذی برای ماهیها خواهد بود .



اورا محکم نزدم . . . خودش را بساحل رساند . . .
ما قبل از او به سان فشن میرسیم .
آنها خیلی دو رشدند .
سفید برفی باید پیاده بریم .
باید بروم !
چند روز بعد . . .
بالاخره به " سن فشن " رسیدیم .
برای اروپا ؟ متاسفم یک قایق دیروز رفت . باید یک هفته صبر کنی .
یک هفته ! خوب ، استراحت میکنم .
پس از بررسی معلوم شد که در منطقه نفت وجود ندارد .
یک هفته بعد . . .
امید میرود که بزودی قرار داد صلحی بین نیروهای " سان تئودور " و " ریکو " منعقد شود .
باید هر طور شده ، مجسمه را پیدا کنم !


مثل اینکه خواب می بینم !
فرسنگها راه را برای پیدا کردن این پیموده‌ام !
یکصد سنت . چقدر ارزان ! . . .
قیمت ۲۵۰۰ ریال
؟ ! ؟
گوش هر دو شکسته ! باور نکردني است !
این بار دیگه موضوع را خواهم فهمید !
ممکنه بگید چه کسی آن مجسمه ها را آورده؟
آن دو مجسمه ؟ چه کسی آنها را آورد ؟ . . .
بالاخره آدرس را پیدا کردم . . . آقای بالتازار ، خیابان ۳۲ . . .
اینجاست .
فروشگاه
رسیدیم .


آیا شما آقای بالتازار .برادر مجسمه ساز هستید؟
بله ، چه میخواهی ؟
چگونه مجسمه اصلی را پیدا کردید ؟
آه ! داخل چمدان مرحوم برادرم بود . اما چرا این سئوال را میکنی ؟
این داستانی طولانی دارد . . .
سه روز قبل هم این سئوال را از من کردند . اما من مجسمه اصلی را فروختم . ولی آدرس خریدار را بتو میدهم .
آقای " ساموئل " گولدبا " مجسمه را پیدا کردیم !
آقای گولدبار؟
خیر ، در خانه نیست .
اما ، آقا نمی‌توانم . . .
من منتظر او میمانم .
اما خیلی باید منتظر بمانید .
مهم نیست ، وقت زیاد دارم .
اما آقای گولدبار به آمریکا رفته . . .
به آمریکا ! اوه !!
او با کشتی قرار ست برو اگر عجله کنی . . .
و مسلما " مجسمه را با خود برده .
دیر رسیدید . . .
یک ساعت قبل حرکت کرد . . .


اما اگر عجله داری میتوانی
با خط هوائی . . .
اتفاقا" یک هواپیما برای رساندن
نامه ها هم اکنون عازم است . . .
ناهار ! . . ناهار . . .
آقای گولدبار برای ناهار میره . . .
رامون ! . . . رامون ! . . . .
نگاه کن ! . . .

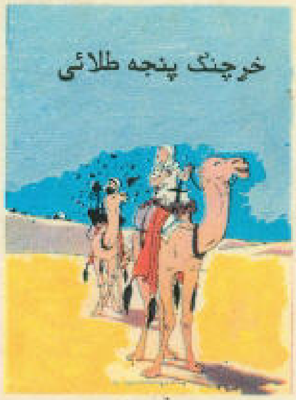

پست داره میآد . . .
اما الماس کجاست ؟
حتما" داخلشه . . .
ما نمی‌تونیم زیاد اینجا بمونیم . . . باید مجسمه را به کابین خود ببریم . . .
یک مسافر دارید . . .
باید زود با آقای کولدبار صحبت کنم ! . . .
آقای گولد بار در رستوران است .
امیدوارم بموقع رسیده باشم !
!
؟
تن تن !
دستها بالا !
آه !
الماس !
آه ! الماس !
بدریا افتاد .



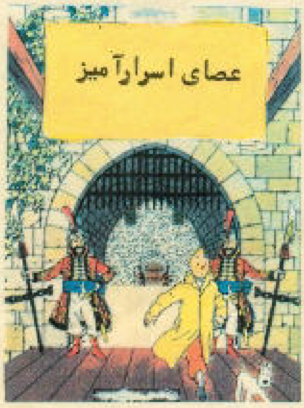
باید بکشمت ، الماس بدریا افتاد !
هاف
هاف
بنگ
بنگ
کمک
سه مرد روی عرشه
؟!
آنها سه نفر هستند .
یکی از آنها رو گرفتند . . .
دو نفر دیگر ؟
به ته دریا رفتند !


آه ! مجسمه من ! مجسمه زیبایم !
؟
آقای گولدبار ؟ من خیلی متاسفم من همه‌چیز را توضیح میدم .
؟
حتما " میدانید که مجسمه سرقت شده بود . . .
سرقت ؟ اما . . .
میدانم آنرا خریدید ولی فروشنده هم نمیدانست . . .
حالا ممکنه خواهش کنم مجسمه را به موزه برگردانید ؟
ممکنه با مدیر صحبت کنم ؟
حالا باید بریم استراحت کنیم .
هاف هاف !
نگهبانم نگهبانم نگهبان

از سری ماجراهای (تن تن) که منتشر کردیم

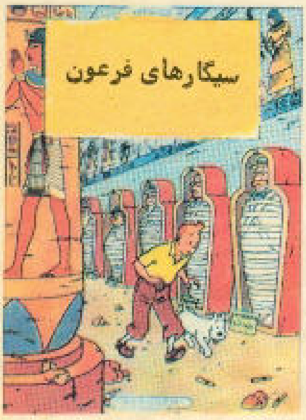


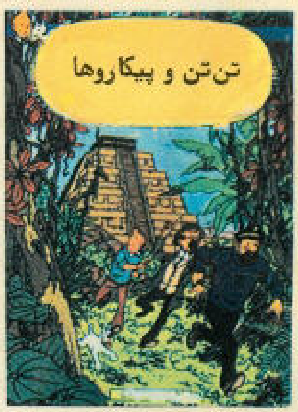


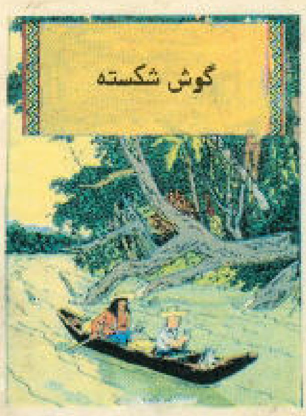














انتشارات ونوس